

افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سیدهاشم سدید

۰۱ فبروری ۲۰۱۶

بحث بر سر فهم زبان و ادبیات است، یا بر سر باورهای دینی - سیاسی - ایدئولوژیک؟

ضرب المثل معروف "ده ده کجا و درختا ده کجا" را همه کسانی که در جامعه افغانی زندگی نموده و زندگی می کنند، هم شنیده اند و هم معنی و مقصود آن را می فهمند؛ حتی آن هائی که در برخی مواقع، چون جوابی برای نقد دیگران از نوشته های شان ندارند، خود را "به کوچه حسن چپ می زنند"!

بحث روی تدوین فرهنگ دری که اصلاً از نقد یک لغت ترکیبی آغاز شد و قاعداً باید روی این موضوع یا موضوعاتی که پیرامون آن و آگاهی از زبان و ادبیات باقی می ماند و می چرخید، یا اگر ادامه می یافت، باید سرانجام به بحث پیرامون توانائی تدوین یک لغتنامه خوب و معتبر کشیده می شد، اینک به شکل غیر علمی به مسائل اعتقادی و شخصی جدی، حتی به اتهام بستن هائی ناروا و بی جا و بی مورد مبدل شده است.

این بحث البته با اعتراض "هاشمیان" به شخصیت بارزی که سالیان متمادی در عرصه کار های فرهنگی مصروف بوده و دارای سابقه تعلیمی (وشاید تحصیلی لازم) و آشنائی با زبان و ادبیات و فرهنگ کشور می باشند، یعنی با اعتراضی به آقای "نوری"، آغاز یافت.

آقای "معروفی" و این قلم به تائید نظر آقای "نوری" در آن زمینه (به درست بودن و درست نبودن موضع خود و "هاشمیان" در اینجا مکث نمی کنم) مبادرت ورزیدیم. این کار، همانگونه که از اخلاق بد و خوی تند "هاشمیان" انتظار می رفت، سبب تخریش احساسات وی گردید؛ تا جائی که به جای این که به جواب پیرامون نقاط مشخصی که مثلاً ما سه نفر روی آن انگشت گذاشته بودیم، بپردازد، به مسائل شخصی و سخنانی که اصلاً به آن بحث مربوط نمی شد، متشبهت شد.

مسئله تحصیل آقای "نوری"، موضوع تحصیل و مسلک آقای "معروفی" و اینک مسئله تحصیل و کار، و موضوع کفر و اسلام، یا نوشته های من پیرامون قتل "فرخنده" مرحوم و تحقیر شخص نامعلومی به خاطر تائیس بودنش و... که هیچ ربطی به بحث پیرامون لغتنامه دری - که به قول "هاشمیان" درحال تهیه و تدوین است، ندارد، و در واقع بحث را از مسیر اصلی آن منحرف کردن است، چیز هائی هستند که خلاف قواعد بحث از سوی "هاشمیان" مطرح می شود.

در بحث های اشخاص اکادمیک هیچ گاهی دیده نشده است که بحث روی یک موضوع مشخص را یکی از طرف های بحث بگذارد و به مسائل شخصی دیگران بپردازد. متصدیان میزهای گرد مثلاً مهمانانش را برای آن گرد نمی آورند که

در اطراف فامیل و زن و بچه یک دیگر، یا این که چه نوع سیگاری دود می کنند، به کدام ستاره سینما علاقه مند هستند، چه نوع شرابی را دوست دارند و دارای چه باورسیاسی، مذهبی، فلسفی هستند، پولدار هستند یا غریب، اگر متمول هستند، آن متمول را چگونه به دست آورده اند یا چرا موی سرشان کوتاه یا دراز است و... از آن ها سؤال کنند. وقتی یکی از این میان، به طور مثال، ادعا می کند که نه تفکر سوسیالیستی مبنی بر اصالت اقتصاد، نه تفکر لیبرالیستی مبنی بر اصالت سیاست، بلکه تفکر من که می گویم مهم ترین اصل برای رفع مشکلات جامعه فرهنگ است، درست می باشد، کسی از او سؤال نمی کند که شما دارای چگونه تفکر دینی هستید؟ به خدا اعتقاد دارید یا نه؟ هندو هستید یا مسلمان و یا... چرا ازدواج نکرده اید؟ چرا با معشوقه تان بدون ازدواج یکجا زندگی می کنید؟ چرا چاق یا لاغر هستید، چرا نکتائی زرد بسته اید؟ یا شما که گلکار هستید یا نجار و...، حق ندارید چنین یک نظر مهمی را در رابطه با فرهنگ و نیاز فوری کشور بزنید؛ بلکه می پرسد، اگر سخن او برایش مفهوم نباشد، چرا شما چنین فکر می کنید؟ بعد به سخنان او گوش می دهد. اگر حرف های چرند می زد، نظر به بردباری و تحملی که حاصل فهم و تحصیل و دانش گرداننده میزگرد و فضای حاکم است، شاید با یک خنده ملیح و گفتن رمزآلود "همینطور است"، صحبت طرف را قطع و صحبت خودش را آغاز کند، یا رشته سخن را به کسی دیگری بسپارد. ولی اگر توضیح مستدل و منطقی بود، به او وقت می دهد تا نظریاتش را به شکل مناسب و تا جایی که لازم است، تمام کند. اگر در جریان تبادل نظر مسأله ای برایش روشن نبود، در همان مورد از وی یا از دیگری توضیح بیشتر می خواهد. اگر قناعتش فراهم شد، خوب، در غیر آن، اگر با بخشی از اعتقادات وی همفکر نبود، نظریات خویش را مطرح می کند؛ یا از مهمان دیگری می خواهد پیرامون آن نظر مطالبی ابراز بدارد.

شنوندگان هم بحث ها را به آرامی می شنوند و قضاوت می کنند که کدام یک بیشتر حق به جانب بوده است. اگر نکته ای برای شان نامفهوم بود، یا می خواستند برای روشن ساختن بیشتر موضوع نظری ارائه کنند، پرسش یا نظر خویش را مؤجز و مختصر و کامل، بدون پرخاش و... بیان می دارند.

این گونه تقابل فکری یگانه نوع تقابل فکری انسان های دارای فرهنگ، انسان های باسواد و تحصیل یافته و آشنا با اصول بحث و مناظره و کسانی که تنها و واقعاً در فکر پرده برداشتن از روی واقعیت هستند، در جهان مدرن و در عصر ما است.

توضیحات نامربوط و تبادل افکار خارج از موضوع علاوه بر این که در چنین محافل جایی ندارد؛ نشان از کم عمقی، فرهنگ عقب مانده، تربیت ناسالم و بی دانشی است. شاید بعضی از افراد در این چنین جلسه ها تمام یا بخشی از نظریات طرف مقابل را نپذیرند، ولی هیچ یک، و هیچ گاه بحث را به موضوعات شخصی، ترورشخصیت طرف مقابل نمی کشاند. این کار را می توان تنها درمیان اشخاص بی سواد و فاقد تربیت سالمی که نقد پذیر نیستند، مانند "هاشمیان"، و درمیان انسان های بی دانش و کم تحصیل و بی مایه و ضعیف، و به اصطلاح عوام در میان مردم کوچه و بازار سراغ گرفت.

اعتراض من به فهم "هاشمیان" از زبان و ادب بود و است، ولی او به مسلمان نبودن من اشاره می کند. این مسأله به فهم زبان و آگاهی از ادبیات چه ارتباط دارد؟ آیا نظر "هاشمیان" این است که نامسلمانان از نعمت دانش و عقل و شعور بی نصیب اند؟ اعتراض من این است که آوردن کلمه جهان بینی که یک مقوله فلسفی - ایدئولوژیک است، در بحثی که نه فلسفی است و نه ایدئولوژیک، چه معنایی را افاده می کند و چه منظوری را، غیر از تلاش برای فضل فروشی، متضمن است؟

انتظار من این بود که "هاشمیان" به جای ناسزا و دشنام و پرداختن به کفر و دین و گمراهی من، یا تهمت به آقای "معروفی" پیرامون موضوعاتی که یاد شد، یا موضوعات مرتبط با آن ها که ضرورت به توضیح دارند، توضیحاتی ارائه کند، تا من بی خبر از جهان و جویای حقیقت، و دیگرانی مانند من، کمی از فیض دانش منحصر به فرد و سرشار شان مستفید و از جهان باخبر شوم و کمی هم به حقیقت دست یابیم!

اصولاً "هاشمیان" وظیفه دارد، من حیث یک استاد زبان و ادبیات و من حیث یک مسلمان، که قاعدتاً باید با فلسفه اسلامی و فلسفه به معنی عام آن آشنا باشد، به پرسش هائی که از وی می شود، از جمله پرسش های دینی، پاسخی ارائه کند. ولی او اصلاً این کار را نمی کند. به جای آن موضوع تحصیل و بی تحصیلی و شغل و پیشه من را پیش می کشد؛ کاری که با آقای "معروفی" و چند بار در اوائل تلویحاً و بعد به شکل آشکار با آقای "نوری" و با هر انسانی که به نقد نوشته های وی دست می زد، کرد. یا دروغ پی دروغ و بهتان پی بهتان و دشنام پی دشنام و...

اصولاً یک انسان صاحب تربیت سالم و اخلاق حمیده و مسوول در برابر خوانندگان نوشته های خویش، وقتی، به طور مثال سندی را که آقای "معروفی" برای نشان دادن دروغ وی به دست نشر می سپارد، مشاهده می کند، معذرت می خواهد و بعد آن تهمتی را که بسته است، تکرار نمی کند، اما "هاشمیان"، چون دارای چنین تربیت و اخلاقی نیست، و هم چون شخصی بی حیائی است، نه تنها از این کرده مذموم خود از آقای "معروفی" معذرت نخواست، که همان گفته های دروغین خود را باز هم بیشترمانه تکرار کرد - و تکرار می کند؛ تا امروز!

شناختن غایت دانات این انسان برای من که حداقل پنجاه سال در مورد، هر انسان، هر عمل، هر گفته، هر پندار و هر حرکتی با دقت و ریزبینی کامل پرداخته و تعمق نموده ام، واقعاً بسیار مشکل است.

من در نوشته پیشین خود و نوشته های قبل از آن مثلاً نوشته بودم که "هاشمیان" هنوز نمی داند که "ضیق" در زبان دری/فارسی با دو "ی" نوشته نمی شود. یا نکته هائی را در باب کاربرد "خط تیره" - هرچند خط تیره کاربردهای زیادی دارد - نوشته و بخشی از نوشته وی را که در آن خطوط تیره به کار برده شده بود، نقد کرده بودم. یا در باب تعبیر وی از ضرب المثل هائی که در کتاب آقای "ارغند" به کار رفته بود و "هاشمیان" آن ها را - پنج ضرب المثل از هشت ضرب المثل - در یکی از نوشته هایش به شکلی که هیچ ارتباطی به معنی اصلی آن ها نداشت، آورده بود، زمانی معترض شده بودم و یا...، اما "هاشمیان" به این پرسش ها جواب نگفت؟ اگر آن مطالب بی اساس بود، چرا نمی نویسد که آنچه من می گویم درست نیست؟ و چرا صورت درست آن ها را توضیح نمی دارد؟ من می خواهم او این کار را بکند تا حق و ناحق معلوم شود!

چندی از نوشتن کلمه ضیق با دو "ی" نگذشته بود که باز هم، این بار در دریچه ابراز نظریات پورتال "افغان جرمن آنلاین"، آن را با دو "ی" نوشته کرد. آیا این هم اشتباه تایپی بوده است - آن گونه که بعد از هر اشتباهی این معذرت را پیش می کند؟

به نظر من علت تجنب یا به اصطلاح ایرانیان طفره رفتن "هاشمیان" از بحث سیستماتیک، هدفمند، معقول، و برخورد اصولی با پرسش ها پنج چیز می تواند باشد:

- عدم آشنائی کامل وی به شیوه بحث اکادمیک یا علمی.

- نداشتن جواب برای پرسش های هدفمند و مستدل این جانب و آقای "معروفی".

- بی اعتنائی به طرف مقابل و افکار عامه.

- تکبر و خودبینی بی انتها و قابل مذمت.

- بحث را به گونه خودش ادامه می دهد، تا یک سری مسائلی را که از جانب دیگران توضیح می شود و او تا هنوز آن ها را نمی داند، یاد بگیرد!

هر پنج علت قابل دقت و قابل نقد است.

جامعه فرهنگی ما هم متأسفانه آنقدر به ارزش های ملی - فرهنگی خویش بی اعتناء هستند که یک بار به "هاشمیان" نمی نویسند که آقای "هاشمیان" چرا شما به این سؤال ها جواب نمی گوئید؟ وقتی شما نوشته می کنید، باید بدانید که در برابر نوشته تان مسؤولیت دارید و اگر کسی از شما سؤالی می کند، مجبور به جواب دادن آن هستید! شما چهار خط تیره را در یک جمله به کار برده اید، یکی در درون دیگری، و کسی به این کار شما اعتراض نموده است، شما به جای این که مشخص به این اعتراض او بپردازید، به دین و آئین و... او اشاره می کنید. یا موضوع ازدواج خواهر شاهنشاه مغول با یکی از اجداد شما در ۸۰۰ سال قبل؛ یا تعبیر شما از مثل های کتاب آقای "ارغند" و چندین مسأله دیگر؟ این چه نوع بحث کردن است که شما پیش گرفته اید؟

به نظر من تا حدود زیادی این نظر آقای "مصطفی ملکیان" که اصالت فرهنگی را برای رشد و تغییر و توسعه یک جامعه از همه مهمتر می دانست، بیشتر قرین به حقیقت است. فرهنگ بی اعتنائی و سکوت در برابر برخی کار هائی که مستوجب بی اعتنائی و سکوت نیست، جامعه ما را باتأسف به شکلی مخرب و سخت در خود پیچانده است. بیجاست از این هم، زمانی است که به تأنید این کار ناروا کله شور داده می شود و چنین پرسش هائی را حمل بر حماقت یا فضل فروشی می کنیم!!

"هاشمیان" با همه ادعا های بلند بالایش در باره فهم و تحصیلش، مانند کسانی سخن می گوید که اصلاً قادر نیستند از مغز و از عقل، و از آنچه در طول سال های تعلیم و تحصیل شان آموخته اند، استفاده کند.

دریکی از مقالاتش نوشته می کند: "مجاهد در افغانستان به معنی: فاسد، فاسق، شیطان!" کدام آدم صاحب هوش و عقل و مدرسه دیده می تواند بپذیرد که این سخن از مغز یک داکتر تراوش نموده و از دهن یک استاد بیرون شده است؟ تنها یک بخش کوچک از آنانی که به نام جهاد علیه حکومت دست نشانده و علیه شوروی جنگیدند، به فساد گرائیدند و در زمره جواسیس بیگانه ها قرار گرفتند. اکثریتی عام و تمامی را که بعد از خروج روس ها و بعد از سقوط حکومت نجیب تنفگ های شان را به زمین گذاشتند و وجیهه دینی - ملی شان را پایان یافته دانستند و در طول جهاد با منتهای عزت نفس و تقوا تنها برای ادای دین و برای آزادی کشورشان جنگیده بودند، هیچ کسی فاسد و فاسق و فاجر و... نمی خواند؛ و نیاید بخواند!

کم و بیش یک و نیم کیلو مغزی که در کاسه سر "هاشمیان" قرار دارد، از برای چیست که او قادر به تفکیک ده ها هزار پاکبازی که دستان شان قابل بوسیدن است، از دو تا سه صد دزد راهگیر فاسد جنایت پیشه نمی شود.

چنین سخنی از نظر من بزرگترین جور و بیدادی است که یک انسان می تواند نسبت به این فرزندان اصیل و قهرمان کشور بکند. مقایسه "سیاف" با "یونس خالص" به گونه مثال؛ یا مقایسه "قسیم فهیم" و "کرزی"، یا "ملا عمر" و امثالهم با ده ها هزار مجاهد گمنامی که بی آلايشانه و بدون انتظار، برای اسلام و آزادی کشور شان جنگیدند، بیشتر به خیانت و جنایت می ماند، آنهم از جانب کسی که ادعای هوش سرشار، فهم بلند و تحصیل عالی دارد! چرا "هاشمیان" پیرامون این اعتراض ها صحبت نمی کند؟ آیا این گونه پرسش ها به پاسخ نیاز ندارد؟

یا نوشته خویش زیر عنوان "حسادت توأم با زن ستیزی" را که در آن دیگران را به زن ستیزی متهم می کند، درحالی که خودش در تاریخ حیاتش یک مقاله هم در ارتباط ستم دور از تصویری که در کشور ما علیه زن صورت می گیرد، نوشته است، در نظر نمی گیرد؟؟

هر روز در یک گوشه ای از کشور زنان را می سوزانند، می کشند، مورد تجاوز قرار می دهند، به زور به شوهر می دهند، برقه می پوشانند، در درون منزل زندانی می کنند، لت و کوب می کنند، بدون موجب طلاق می دهند، با بز و گوسفند و گاو و خر مبادله می نمایند، سنگسار می کنند، گوش و بینی شان را می برند و... چرا این قهرمان کذائی دفاع از زن یک روز گوشه چشمی به این موجود زیر ستم و زیر سلطه مرد در کشور معطوف نمی دارد و حرفی به مثابه اعتراض بر زبان نمی آورد؟ دلیل سکوت وی در برابر این کار جامعه مردسالار افغانستان روشن است! چون با طالب در ارتباط است، و طالب مخالف آزادی و حق و حقوق زن به مثابه یک انسان می باشد!

اطلاق کلمه زن ستیز به کسانی که حتی یک مقاله هم علیه مردسالاری حاکم در جامعه و برای رفع ستم و بیداد بر زن و آزادی وی نوشته باشند، امری است بسیار خنده آور و فاقد جذابیت.

نوشته های موجود آقای "معروفی"، همچنین این جانب در ویسایت ها، از جمله در پورتال "افغان جرمن آنلاین" سایت "هاشمیان" بی مغز، مبین این حقیقت است که این اتهام "هاشمیان" هم کاملاً بی بنیاد است و بر ما صدق نمی کند. او مانند سایر اتهاماتش، با این اتهام هم تنها روی خود و روی همکاران زن خویش را که در این باره هم سکوت می کنند، سیاه نموده است.

"هاشمیان" در جای دیگر نوشته می کند:

"شاهنشاه مغول حدود ۸۰۰ سال قبل خواهر خود را به نکاح حضرت سید علی ترمذی (رح) قرار داد و او را از ترمذ به هندوستان برد و..."

یکی از افغانان تیز هوش در این رابطه از "هاشمیان" سؤال می کند که این شاهنشاه که در حدود ۸۰۰ سال قبل خواهرش را به نکاح یکی از اجداد تان درآورد، چه نام داشت؟

چرا "هاشمیان" تا کنون به این سؤال پاسخ نداده است؟ جواب روشن است؛ چون "هاشمیان" در این مورد هم مثل همیشه پیاوه گوئی کرده از هوا گز می کند.

نظر به معلومات مندرج در کتاب های تاریخ، چنگیز خان در سال ۱۱۶۷ میلادی چشم به جهان گشوده است. سی و هشت سال بعد، در سال ۱۲۰۶ میلادی، یعنی ۸۰۹ سال قبل از امروز، موفق می شود ملت جنگجویی را به وجود بیاورد. تا این تاریخ چنگیز خان هنوز سرزمین پدری اش را ترک ننموده بود. اگر چند سالی را، تا این که او از مغلستان به آسیای میانه می رسد، به این تاریخ اضافه کنیم، می رسیم به همان حدود هشت صد سال قبل که "هاشمیان" از آن سخن می زند، ایامی که به گفته "هاشمیان" شاهنشاه مغول خواهر خود را به عقد نکاح "سیدعلی ترمذی"، یکی از اجداد "هاشمیان" در آورده است. گفته می شود که چنگیز خان در ۷۳ سالگی چشم از جهان بست. به این حساب چنگیز تا سال ۱۲۴۰ میلادی زنده و بر سر قدرت بود، یعنی تا ۷۷۵ سال پیش از امروز. به این حساب و نظر به آنچه "هاشمیان" ادعا دارد، شاهنشاه مغولی که خواهرش را به عقد نکاح "سیدعلی ترمذی" در آورده بود، باید خود چنگیز بوده باشد. چنگیز خانی که قرار نوشته آقای نگارگر، عساکرش مساجد مسلمانان را ویران می کرد. کسی که عساکرش به تخریب مساجد مسلمانان دست می زند و مسلمانان را از تیغ می کشد، چطور حاضر می شود دست خواهرش را به دست یک مسلمان بدهد؟ این سؤالی است که باید "هاشمیان" بدان جواب بگویند، اما چون "هاشمیان" برای این سخن بیهوده و دور از حقیقتی که از شکمبه خود درآورده هم جوابی ندارد، باید به سفسطه گفتن یا به استدلال و قیاس باطل و لفظ پردازی بی معنی، یا به سکوت و یا به گریز از بحث روی بیاورد!

حقیقت این است که "هاشمیان" همواره گپ هائی می زند که اصلاً مایه و پایه ندارد! حرف هائی که مایه تسکین خاطر پریشان، عقده های سرکوب شده و احساس کمبودی را که به کدام دلیل نامعلومی می کند، می گردد. اگر محاسبه ما غلط است، "هاشمیان" می تواند به سادگی نام این شاهنشاه مغول را که هشت صد سال قبل می زیسته، معرفی کند!

نوشته می کند که آقای "معروفی" با آن همه دانش ادعائی خود از زبان و ادب تا حال یک شعر هم نگفته است. همین سؤال را من از خود "هاشمیان" می کنم که چرا شما با آن همه تحصیل و آگاهی از زبان و ادب و یک عمر استادی در دانشگاه ادبیات، تا کنون یک شعر هم نگفته اید - مانند آقای نگارگر، که او را به آقای "معروفی" مثال می زنید؟

ما از آقای "معروفی" چنین انتظاری نداریم، زیرا او همانگونه که "هاشمیان" می گوید، فاکولته ادبیات را نخوانده است. اما "هاشمیان" که ادبیات خوانده است، چرا هیچ اثر منظومی تا کنون از وی به چشم نمی خورد؟! کوشش من همواره، و در هر نوشته، این بوده است که "هاشمیان" به این نکته ها - که شمه ای از سؤال های شامل در یک مثنوی هفتاد من کاعذ است - پاسخ دهد، اما او همیشه بحث را به مسأله "قاموس" می کشاند، یا به موضوعات شخصی، مثل رفتن من به کلیسا، یا دین و مذهب، و...

"هاشمیان" به خاطر بیچارگی هایش واقعاً قابل ترحم است. آن افغانی که گویا به او گفته است که من به کلیسا می روم از او قابل ترحم تر است؛ چرا که این بدبخت هنوز خبر ندارد که من به کلیسا نمی روم، بلکه به کنیسه - عبادتگاه یهودیان - می روم. من از کلیسا پول نمی گیرم، بلکه این پول سرشاری را که هر روز از امریکا به اروپا و از اروپا به افغانستان و از آنجا به انگلستان و... و دو باره به امریکا سفر کرده به هر مناسبتی هزار ها دالر به شاخی باد می کنم، موتر و طیاره و قصر و ویلا و کشتی خریده ام، مانند آن مسلمان زاده ای که در کانادا زندگی می کند - جلال پسر ربانی - همه از کمک هائی است که من از صندوقدار کنیسه شهر ما، نماینده آقای "روتشیلد"، یکی از میلیاردرهای شهر نیویارک امریکا، می گیرم، نه از کلیسا!

در رابطه زندگی و رفتن و نرفتن به کلیسا و شعله ئی بودن من، قراری که اطلاع حاصل نمودم، یکی از همشهری های من که من را از سالیان درازی می شناسد، بنابر مسؤولیت ایمانی و وجدانی، چیز هائی نوشته و آن را دو بار به دریچه ابراز نظریات پورتال "افغان جرمن آنلان" فرستاد، ولی پورتال "افغان جرمن" از نشر آن، چون نمی خواهد دروغ های "هاشمیان" برملا گردد، خود داری کرد. بعداً این نوشته در دریچه نظریات ویبسایت "آریانا افغانستان آنلاین" درج شد که این ها هم حوصله نگه داشت آن را نداشتند و آن را از دریچه دور کردند.

نوشته، طوری که خیلی ها آن را خوانده اند، با منتهای رعایت ادب و نزاکت تحریر شده بود و هیچ موردی در آن، غیر حمایت از "هاشمیان"، وجود نداشت که از نشر در پورتال "افغان جرمن آنلاین" باز بماند!!

راجع به کار و تحصیلم باید بگویم که من روی مکتب را ندیده ام. هیچ چیزی نیاموخته ام. بیسواد بی سواد هستم. کارم هم در افغانستان زردک فروشی بود. مرکبی داشتم. روزانه آن را زردک بارمی کردم و به پشت خانه ها می بردم و می فروختم. اگر پولی به دست نمی آوردم، گدائی می کردم، اما به نام سید و پیر و پادشاه و... به نوشیدن خون مردم بی نوا دست نمی زدم، مانند اجداد "هاشمیان"!

حال، اگر مشکل "هاشمیان" در این دو مورد حل بوده باشد، که باید حل شده باشد، می خواهم "هاشمیان" سر اصل بحث بیاید و به سؤال هائی که از وی شده است، پاسخ بدهد.

من اینبار این پرسش ها را از دوستان "هاشمیان" هم می کنم که چرا "هاشمیان" به جای پاسخ به این پرسش ها، به مسائل از قبیل دین و بی دینی و شغل و پیشه و تحصیل دیگران متوسل می شود؟

آیا یک بی دین، چون بی دین است، یا یک زردک فروش مدرسه ندیده ای بیسواد، حق ندارد بپرسد که چرا "هاشمیان" "اباته" را "ابطه"، "ضیق" را "ضیق"، "میلیون" را "ملیون"، "charter" انگلیسی را که اجاره کردن کشتی یا هواپیما به موجب قرارداد معنی می دهد، "کرایه کشتی" را "هشدار" را "اخطار"*** - در مقاله "سه خبر تکان دهنده" - ... نوشته و معنی می کند. یا در مورد کار برد نادرست "هلالین" در نوشته سه خبر تکان دهند وی تبصره کند؟ ببینید که این داکتر بی سواد و استاد استادان بی سوادتر از خود، چه نوشته می کند:

"(۴) قابل یادآوری میباشد که سیاست و منافع پاکستان همیشه از اینقرار بوده که وقتی شبکه طالبان ضعیف میشود، دولت پاکستان برای تقویت فوری آن (آی. اس. آی) و اردوی پاکستان را بکار میگمارد."

توضیح درون هلالین تنها برای آن آورده می شود که موضوع یا نکته ای را که قبل از هلالین موجود و قابل تشریح است، تشریح کنیم.

معنی هلالین در این مورد معادل "یعنی" است. آوردن حروف مخفف استخبارات نظامی پاکستان در داخل هلالین کاملاً غلط و کفر مطلق است. درست آن این بود که شبکه طالبان به جای آن نوشته می شد؛ زیرا مرجع ضمیر اشاره "آن" که قبل از هلالین به کار برده شده است، شبکه طالبان است، نه استخبارات نظامی پاکستان!

یا اعتراض به محل آخرین کنفرانس قلب آسیا که از سوی فریخته مردی به نام "بیکمراد تاش" با توضیح نهایت منطقی و مستدل نقد شده است. یا ده ها موضوع دیگر، مثل کاربرد نادرست "عدد و معدود جمع"، چون: "صد شاگردان" یا "دو سربازان" یا "ده جنگاوران" و غیره و غیره.

چنین چیزی (کاربرد عدد و معدود جمع) در قدیم ها مروج بود، ولی امروز، از حداقل یک صد سال بدین سو، هیچ دری/فارسی زبانی آن را به کار نمی برد؛ و نمی گوید: "بیست موتر ها." یا: "ده زن ها" - به گونه مثال!

"هاشمیان" در یکی از نوشته هایش در درجه ابراز نظریات "افغان جرمن" چنین اشتباهی را مرتکب شده بود - جمله مذکور دقیقاً به یادم نیست. او بعد از این که کسی به این موضوع اعتراض کرد، مثل همیشه گناه را به گردن چشمان ضعیف خویش و اشتباه املائی انداخته از خوانندگان معذرت خواست - مانند اشتباهی که دیروز در نوشتن کلمه شهادت نموده بود. جالب این که بعد از یادآوری آقای "بیکمراد تاش"، "هاشمیان" یک غلطی اش را اصلاح کرد، ولی غلطی دومش را همان طور که نوشته بود، گذاشت، تا آن که در دومین اقدام بالاخره آن را به تمامی و بدون اشتباه، آن هم از روی نوشته آقایان "بیکمراد تاش" و "سمندر" اصلاح کرده و باز هم، طبق معمول، گناه را به دوش چشمان ضعیف خویش انداخت! من اطمینان دارم که در روز محشر، اگر خدا به هیچ جرمی او را مؤاخذه نکند، به جرم تهمت های مکرر و ظالمانه و بی جایش به چشمان بی زبان و بی گناه خودش او را مؤاخذه خواهد!!!

این ها همه نقد هائی هستند که باید هر یک از ما ها، کسانی که خود را مکلف به پیروی از اصول نقد سالم می دانند، و در برابر زبان و ادب و فرهنگ و علم و کشور و مردم احساس مسئولیت می کنند، بدون این که با نویسنده آن دشمنی یا کدورت شخصی داشته باشیم، روی آن انگشت بگذاریم و از نویسنده آن طالب پاسخ و توضیح و تفصیل شویم.

چنین حرفی که چون آن یکی بیسواد و مکتب ندیده است، یا آن دیگری شغل دکانداری دارد، تائیسست و خرکار و موچی و پینه دوز و قصاب و زردک فروش و...، و عیسوی و موسوی و هندو و بودائی، یا کافر و ملحد و... است، حق ندارد در این یا آن مورد صحبتی نموده و نظری ارائه کند، به هیچ وجه به جای و معقول و پذیرفتنی و حقوقی نیست. این نوع برخورد، حداقل، از سه منظر مردود و مذموم است:

۱- تحقیر مردم به دلیل شغل و پیشه آن ها. این کار به خصوص در اسلام، که پیامبرش دست کارگر را می بوسید، و "هاشمیان" خود را یکی از مسلمانان بی جوهره و اولاد این پیامبر می پندارد، شدیداً قابل تقبیح است. این نوع برخورد

"هاشمیان" با مردمانی که دارای شغل و تحصیل یا اعتقاداتی مانند شغل و تحصیل و اعتقادات "هاشمیان" نیستند، نشان می دهد که "هاشمیان" نه از اسلام اطلاع چندانی دارد، و نه به پیامبر آن - که خود را به وی و به خانواده وی منسوب می داند - قلباً احترام قائل است.

۲- سلب حق گفتار از مردم - که امری است مربوط به خشک اندیشی و تنها خود را صاحب حق دانستن.

۳- نا چیز شمردن اعلامیه جهانی حقوق بشر و سلب آزادی دیگران!

امیدوارم ویبسایت های افغانی مسؤولیت های خویش را در این موارد - آزادی بیان و دفاع از حقوق حقه و دموکراتیک مردم - جدی گرفته و نگذارند فضائی که در کشور ما رو به باز شدن می رود، با این گونه برخوردهای تعصب آمیز، و با این گونه خشک اندیشی های طالبانی و تبلیغات هدمندانه، ولی مرموز، دو باره به دورانی سیاه امارت اسلامی طالبان بر گردد!

تدوین فرهنگ بسیار مهم است، اما جلوگیری از تبلیغات ضد ملی و تخریب آمیز و نفاق افکنانه "هاشمیان" ها خیلی واجب تر می باشد، زیرا اگر این تبلیغات وسعت یابد، می تواند همه داشته های ما را به باد بدهد!

مطالب قابل نقدی را که در این مقاله آمده است، من از شش یا هفت نوشته "هاشمیان"، از جمله یکصد و چهل و پنج نوشته اش که در پورتال "افغان جرمن" موجود است، پیش از این که آن ها را مطالعه کنم، برگزیده ام.

وقتی در شش یا هفت مقاله - که به شکل گذرا و به سرعت خوانده شده است - این اندازه پرسش به دست می آید، پرسش های چیزی کم یک صد و چهل مقاله دیگر وی به کجا خواهد رسید؟ خود تخمین کنید؛ خصوصاً وقتی این پرسش ها به طور مفصل و مشرح مطرح شود!

=====

*میلیون جمع عناصر ملی است و میلیون رقمی برابر به هزار هزار، از مقاله "مجاهد در افغانستان..." وی گرفته شده است.

**از مقاله پیرامون حاجی خانه در مکه مکرمه.

*** از مقاله سه خبر تکاندهده؛ موضوع سوم.

**** دو قطعه عکس از جلال پسر ربانی، یکی از رهبران صاحب نام مسلمانان کشور ما که پروفیسور در خدا شناسی بود و هیچ گاهی نماز و روزه و قضاء نمی شد؛ مسلمانی که باید به او و امثال او اقتداء کرد!!!





۲۰۱۶/۰۱/۲۹